

Dave Van Ronk

(1936-2002)

ترجمه شروین شهامی پور

Rolling Stone ۲۰۰۲

نوشته David Fricke

باب دیلن بلوز را از دیو ون رانک آموخت



قطعات ساخته خودش منتشر کرد و در سال ۸۵ با نام *Going Back to Brooklyn* بود. *Mitchell Greenhill* مدیر او می‌گوید: «اما *Ochs, Dylan* و *Tom Paxton* منتظر واکنش و اظهار نظر او در مورد کارهایشان بودند. دیو درگیر این گفت‌وگو بود که چه چیزی یک قطعه خوب را می‌سازد».

تلاش و جد و جهد پدرانه ون رانک فراتر از موسیقی بود. *Greenhill* خواننده فولک پرشور و امیدیه که دیو را در آغاز دهه ۶۰ ملاقات کرد می‌گوید: «من بیش از یک بار روی کاناپه او پرت شدم. او به خاطر موسیقیدانان جوان از سر راهشان کنار می‌رفت - حتی برای یاد دادن چیزهایی مثل این که چگونه مست نشوید. مجبور نبود این کار را بکند. او سلطان این تپه بود».

ون رانک تا نوامبر گذشته که در بیمارستان بستری شد، به کار ضبط و برگزاری تور ادامه داد و صدایش هیچ‌گاه عظمت ناباش را از کف نداد.

Jeff Tweedy عضو گروه *Wilco* که در سال ۹۷ کار مشترکی با او داشته مدعی است که در آن کار صدای ون رانک او را با خود برده بود: «او پرشور و حرارت بود و من فکر می‌کردم در مقایسه با او من پسر بچه‌یی بیش نیستم».

نخستین بار ون رانک را در *Gaslight*، *Greenwich Village* جای جایی که ون رانک جریانی را در اوایل دهه ۶۰ راه انداخت، ملاقات کرده بود. می‌گوید: «هیچ اتفاقی آن حوالی نمی‌افتاد مگر به‌تأیید او برسد. اما اگر واقعاً می‌خواستید کاری انجام دهید هیچ وقت کمک‌اش را دریغ نمی‌کرد. اجازه می‌داد که بالا بری و بنوازی».

Dave Van Ronk در سی‌ام ژوئن ۱۹۳۶ در بروکلین متولد شد. او از سنین نوجوانی یکی از زبردست‌ترین گیتاریست‌ها و بانجو نوازها بود. از نخستین مربیان او می‌توان به *Gary Davis* خواننده و گیتاریست بلوز و پیانیستی به نام *Clarence Williams* که با *Bessie Smith* می‌نواخت، نام برد. *Van Ronk* به سرعت با یکسری آلبوم سولو از سال ۵۹ تا ۶۱ به یک ستاره فولک تبدیل شد و صدای آمرانه و نیروی شاعرانه‌اش را به‌عنوان یک برداشت‌گر قطعات به‌نمایش گذاشت.

Odetta یکی از دوستانش از اواخر دهه ۵۰ می‌گوید: «*Dave* خشونت یک کارگر را داشت. هیچ حال و هوایی نداشت. اما هنگام اجرا که روی صحنه می‌رفت بر این قصد بود که آن را به بهترین نحو بیان کند».

او نویسنده پرکاری نبود، او تنها یک آلبوم از

باب دیلن در سپتامبر ۱۹۶۱ در نخستین مصاحبه مطبوعاتی خود به رهبرت شلتون از نیویورک تایمز می‌گوید، دیو ون رانک یکی از بهترین خوانندگان فولک در نیویورک است. یک سال بعد در یادداشت نخستین آلبومش *یار دیگر از ون رانک تشکر و قدراتی می‌کند و می‌گوید که ترانه سنتی بلوز *House of the Rising Sun* را از ون رانک آموخته؛ همیشه *Rising Sun* را می‌شناختم اما نمی‌دانستم که تنها وقتی دیو آن را خواند، شناختمش».*

ون رانک که دهم فوریه امسال در سن ۶۵ سالگی بر اثر سرطان در نیویورک درگذشت - در طول عمرش به این مشهور بود که بر دیلن جوان تأثیر بزرگی داشته است.

Odetta - خواننده فولک می‌گوید: «وقتی مردم به باب دیلن گوش می‌دهند، خیلی از دیو دور نیستند، ون رانک همچنین خواننده و گیتاریستی یویا یا ذائقه‌یی خاص در میان موسیقیدانان جوان بود. آمیزه‌یی بومی از اقتدار و بلندنظری، که او را به یار جنبش فولک در دهه ۶۰ تبدیل کرد».

او که به شهردار خیابان مک دوگال نیز مشهور بود حامی و مشوق کسانی چون *Joni, Phil Ochs* و *Janis Ian, Mitchell* و بسیاری دیگر بود.

Roger McGuinn عضو گروه *Byrds* که

گردآوری و ترجمه: علیرضا عشقی و

گلناز صالح کریمی

al_eshqi@yahoo.com

Randy Rhoads



تاریخ نه چندان طولانی موسیقی راک پر است از اتفاقات عجیب و غریب: آلبوم‌های معتبره کنسرت‌های بی سابقه، ظهور نواخ و مرگ‌های دردناک و تأسف‌بار آن‌ها، مرگ بر اثر استفاده بیش از حد مواد مخدر، خودکشی، بیماری و ترور.

اما در این میان مرگ‌هایی هستند که بیش از حد دردناک‌اند. مرگ بر اثر حوادث غیرمترقبه، مرگ‌هایی که سراغ نواخ می‌آیند و آن‌ها را از ادامه کارشان باز می‌دارند. کسی مانند Stevie Ray Vaughan نوازنده زیر دست تکزاس بلوز که هواپیمای

اختصاصی اش سقوط کرد

یا Cliff Burton نوازنده نابغه گروه Metallica که بر اثر سانحه اتومبیل جان باخت و

Rhoads. او در سال ۱۹۵۶ به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۲ درگذشت.

تأثیر به‌سزای او بر دنیای گیتار شاید هیچ‌وقت به‌خوبی شناخته نشود اما تأثیر او بر

گیتاریست‌های زیادی در دنیای راک به‌وضوح مشهود است.

ژرفاش در موسیقی، در به‌هم آمیختن سبک موجود برای ارتقای موسیقی به پله‌های بالاتر و گشایش راه‌هایی که کسی تا به حال از آن استفاده نکرده است. او می‌گوید: «زمانی که ما روی یک آلبوم کار می‌کردیم من یک ملودی به او می‌دادم و او یک riff حول آن می‌ساخت. او افکار و ایده‌های بکری داشت. او کشف کرد که اکثر گروه‌های heavy metal فقط به یک گام [در موسیقی] بند کرده‌اند و از آن استفاده می‌کنند. من چیزی راجع به گام‌ها و خواندن موسیقی نمی‌دانم، واقعاً اصلاً نت‌ها را نمی‌فهمم، کار من فقط جیغ کشیدن و بالا و پایین پریدن بود... او وقتی وارد موسیقی شد خیلی

پیانو می‌داد. در ابتدا او به یادگیری موسیقی کلاسیک و فولک پرداخت. رندی برای این درس‌ها صبر و تحمل کمی داشت. شاید به خاطر اشتیاق سیری‌ناپذیرش برای آزمودن احساسی جدید به‌جای چسبیدن به اصول و پایه‌های ابتدایی موسیقی. او می‌گوید: «من نمی‌خواستم با تکنیک‌ها و یادگیری گام‌ها عذاب بکشم.» اما همان‌طور که در کارهای آینده‌اش دیده می‌شود تعته‌ها این مهارت‌ها را به‌خوبی یاد گرفته بلکه آن‌ها را به‌گونه‌ای ارتقا بخشیده که تا قبل از آن اتفاق نیفتاده بود. Osbourne اکثر اوقات راجع به قابلیت ذاتی رندی صحبت می‌کند؛ قابلیت در استفاده از دانش

Randall William Rhoads در ۶ دسامبر

۱۹۵۶ در سانتامونیکا در کالیفرنیا به دنیا آمد. او در سنین پایین به واسطه مادرش با موسیقی آشنا شد و به آن علاقمند گردید. مادر رندی صاحب و مدیر یک مدرسه موسیقی به نام Musonia بود. رندی شش سال و نیم داشت که اولین گیتارش را که یک گیتار کلاسیک Gibson مدل Army-Navy بود، هدیه گرفت. آن گیتار متعلق به پدر بزرگش بود. او به‌همراه خواهرش Kathy به فراگیری درس‌هایی از گیتار پرداخت. همچنین مادرش برای درست کردن سنیانی مستحکم از تئوری موسیقی و تقویت مهارت‌های او در خواندن نت‌ها به او درس‌هایی از

تیزهوش بود. من حتی نمی‌توانستم نتها را بخوانم ولی او همه چیز را می‌دانست. یک روز رندی آمد پیشام و گفت که اکثر آهنگ‌های هوی‌متال در ساختار اکوردی A تا E (لا تا می) نوشته می‌شوند. بیا سعی کنیم که این را عوض کنیم، سپس ما قانونی گذاشتیم که در آهنگ‌هایی که برای یک آلبوم ضبط می‌کنیم هیچ دو آهنگی نباشد که در یک گام باشد، این شیوهٔ خلاقانه‌ی بود که رندی به‌واسطهٔ آن در تاریخ راک جایگاهی به‌عنوان یک موزیسین مبدع و نوآور کسب کرد.

در Musonia رندی برای اولین بار اجرا به‌همراه یک گروه را تجربه کرد. مادرش بعدها می‌گوید: «این گونهٔ گروه‌های ساده و کوچک که مخاطبانش تنها دوستانش بودند اصلاً او را راضی نمی‌کرد او می‌خواست پیشرفت کند و به مدارج بالاتری دست یابد. او با تمام موزیسین‌ها فرق داشت: او با احساسش می‌نواخت، احساسی که برایش بسیار مهم بود. او می‌گفت باید با احساس واقعی ملن بنوازیم حتی اگر صرفاً برای تفریح و سرگرمی باشد، تعلق خاطر رندی به موسیقی از همان ابتدا آشکار بود. او به ورزش می‌پرداخت و از تمام چیزهایی که یک بچه دبستانی می‌توانست داشته باشد لذت می‌برد. اما موسیقی اصلی‌ترین موضوع ذهنش بود. برادرش Kellie که در یکی از اولین گروه‌های راک رندی به‌عنوان نوازنده حضور داشت، می‌گوید: «تمام کاری که رندی می‌خواست انجام بدهد نواختن گیتار بود. هرگز به خاطر ندارم که خواسته باشد کار دیگری غیر از این انجام بدهد. رندی خیلی زود به گیتار الکترونیک علاقه‌مند شد. مادرش می‌گوید: «من یک گیتار Harmony قدیمی توی زیرزمین داشتم که تقریباً از قد او بزرگتر بود. یک گیتار نیمه‌آکوستیک بود که رندی با آن شروع کرد. خوشبختانه من یک معلم خیلی خوب گیتار الکتریک به نام Scott Shelly می‌شناختم. او گام‌نوازی را با رندی تمرین می‌کرد و او را واهی داشت تا از کتاب‌های ویلن برای گام‌نوازی استفاده کند. تقریباً یک سال بعد بود که اسکات پیش من آمد و گفت که من هرچه را می‌دانستم به او آموختم، اکنون او تمام آنچه را که من می‌دانم می‌داند. گفتم که داری مرا دست می‌اندازی، من فکر می‌کردم دارد با من شوخی می‌کند، اما واقعاً راست می‌گفت. او وقتی از دبیرستان فارغ‌التحصیل شد،

در سن ۱۶ سالگی، در مدرسهٔ مادرش به تدریس پرداخت.

Kellie به‌خاطر می‌آورد که اولین کنسرت راک که رندی به آن رفت نقطهٔ مهمی در زندگی او محسوب می‌شود. سال ۱۹۷۱ آن دو به دیدن کنسرتی از Alice Cooper رفتند و از آن جا بود که رندی فهمید که زندگی‌اش به کجا باید برود. برادرش می‌گوید: «او تا آن زمان چیزی مثل آن رانندیده بود و برای چند ساعت حتی نمی‌توانست حرف بزند. من فکر می‌کنم آن جا بود که فهمید از استعدادش باید در کجا استفاده کند و همان او را واداشت تا به‌طور خاص راک بزند. قبل از آن او گیتار می‌زد و من درامز ولی هیچ‌وقت آن قدر جدی راجع به آن فکر نکرده بودیم...»

مادر رندی به دلیل نداشتن استطاعت کافی مالی قادر نبود برای فرزندانش یک سیستم hi-fi یا یک تلویزیون بخرد و این قضیه به‌طور ناخواسته به شکل‌گیری سبک رندی کمک کرد. او در خانه نمی‌توانست به موسیقی زیادی گوش کند و در Musonia هم به‌طور کامل با موسیقی کلاسیک و سبک‌هایی بسیار دور از راک‌اندربول احاطه شده بود. پس رندی عملاً مجبور شد تا پیشرفت موسیقایی و سبک گیتار نوازی‌اش را به‌طور مستقل، توسط خودش، فراگیرد و ارتقا بخشد.

در سال ۱۹۷۵ رندی به همراه دوستش Kelly Garni که از سال ۱۹۷۱ با او همکاری می‌کرد گروه Quiet Riot را تشکیل دادند. Kelly اصلی‌ترین کسانی را که رندی تحت‌تأثیر آنها بود Glenn Buxton (از گروه Alice Cooper) و Mike Ronson (از گروه David Bowie) معرفی می‌کند. در همین زمان است که رندی صداهای ترسناک و غیرعادی و آواهای غریب را تجربه می‌کند، چیزهایی که بعدها به جزیی از صداهای مخصوص او تبدیل می‌شود و توسط گیتاریست‌های فراوانی تقلید می‌گردد. آن دو که چندین سال را صرف اجراهای محلی در محیط خانه‌ها کرده بودند، اکنون برنامه‌ی رسمی وجدی می‌خواستند که به تشکیل Quiet Riot انجامید. تقریباً پس از گذشت یک سال Quiet Riot به‌داغ‌ترین گروه آن جا تبدیل شد. گروه هفته‌ی ۴ یا ۵ برنامه اجرا می‌کرد و به‌زودی مخاطبان زیادی پیدا کرد. آنها با شرکت ژاپنی CBS Sony Record Label برای دو آلبوم قرارداد بستند.

آلبوم‌ها در ژاپن پخش شد و موفقیت زیادی برای آنها به‌ارمغان آورد. اما به‌دنبال پخش آلبوم در ژاپن آنها برای برگزاری تور و پخش آلبوم در آمریکا قرارداد بستند که ناموفق شد و بی‌نتیجه ماند.

Quiet Riot در سال ۱۹۸۰ منحل شد. رندی در آن زمان فکر می‌کرد گروه دوباره می‌تواند پا بگیرد ولی بعدها به Ozzy گفته بود: «حالا که از بیرون نگاه می‌کنم، می‌بینم هرگز این اتفاق نمی‌توانست بیفتد، انگار در آن زمان من در حال رشد بودم و این را نمی‌دانستم. اکنون فرصت‌های بیشتری برای گیتار زدن دارم تا در Quiet Riot. Sarazo یکی از اعضای گروه بعدها گفت: «ما زیاد سفر نمی‌کردیم، ما بیشتر یک گروه محلی در LA بودیم که آخر هفته‌ها اجرا داشتیم. یکی از دلایل فروپاشی گروه هم این بود که ما با هیچ استودیوی آمریکایی قرارداد بستیم.» رندی در جای دیگری گفته بود: «ما فکر می‌کردیم کارمان درست است، درحالی که کمپانی‌های ضبط ما را نمی‌پذیرفتند. ما فکر می‌کردیم موفقیت Van Helen کمک‌مان می‌کند اما در واقع به ما ضرر زد. بیشتر کمپانی‌های ضبط می‌گفتند ما به گروه متال لوس‌انجلسی دیگری نیاز نداریم. به همین دلیل بود که ما آلبوم‌ها را در ژاپن بیرون دادیم. ژاپن بازار خوبی برای موسیقی راک است. در آن موقع ما از این‌که کارهای مان را در خارج منتشر می‌کنیم هیجان‌زده بودیم در صورتی که فرقی نمی‌کرد کجا باشد.»

رندی درست قبل از آخرین کارش در Quiet Riot پیشنهادی از طرف Ozzy Osbourne برای یک تست نوازندگی دریافت کرد. Ozzy، خوانندهٔ سابق گروه Black Sabbath، به‌تازگی از گروهش جدا شده بود و به‌دنبال یک گیتاریست می‌گشت. گرچه رندی از طرفداران Ozzy نبود اما دعوت او را پذیرفت. Ozzy گیتاریست‌های زیادی را در لس‌آنجلس و نیویورک تست کرده بود و در آخرین شب اقامت‌اش در آمریکا رندی را در ساعت ۲ صبح ملاقات کرد. رندی با آرامش و رفتاری فروتنانه، درست برخلاف اکثر کسانی که قبل از او تست داده بودند، آمپلی‌فایر کوچکش را نصب کرد و شروع کرد به نواختن. می‌گوید: «من فقط ساز را کوک کردم و چند riff نواختم که او گفت: «تو کار را گرفتی»، من احساس غریبی داشتم، با خودم گفتم تو که هنوز کارمو نشنیدی.» او در مصاحبه‌ی دیگر مفصلاً شرح



می دهد که: «... نمی دانم، شاید او دنبال صدای خاصی می گشت، گیتاریست های قبلی زیادی برایش سروصدا راه انداخته بودند. من فرصتی برای نشان دادن خودم پیدا نکردم، تازه می خواستم یک ذره برایش هارمونی بزنم. شاید هم شخصیت من او را جذب کرد، چون من واقعا آرامش داشتم و همه قبلی ها زیادی شلوغ بودند. به هر حال هنوز هم نمی دانم چرا انتخاب شدم.»

دو ماه طول کشید تا کارها ردیف شد و رندی به عنوان لید گیتاریست آلبوم جدید Ozzy با نام Blizzard of Ozz به لندن رفت. آن ها در سپتامبر ۱۹۸۰ به انگلستان رسیدند و کار روی اولین آلبوم را آغاز کردند. ۶ هفته در استودیو مشغول نوشتن و ضبط یکی از دو آلبومی بودند که ویژگی بارزشان وجود رندی در آن ها بود.

Ozzy و رندی از ابتدا سازگاری و تفاهم عمیقی باهم داشتند. کم کم فاصله هایی که تفاوت موسیقی خاص شان ایجاد کرده بود، به هم نزدیک شده و هریک توانستند با توانایی خاص خود ضعف دیگری را جبران کنند و به یک تیم آهنگسازی قوی و قابل ستایش تبدیل شوند. Ozzy تجربیات فراوانی در ضبط استودیویی و تکنیک های تصنیف آهنگ داشت و رندی دارای شیوهی بکر و خلاقیتی فراوان بود و همه این ها در اولین آلبوم شان *Billizzard of Ozz* جمع شده و آن را به کیفیتی تک و نمونه رسانده بود، یک LP شامل مجموعه یی که تا به حال شنیده نشده بود. در عین حال صبر و حوصله رندی و حس موسیقایی قابل اطمینان اش باعث بالا رفتن خلاقیت Ozzy می شد. Ozzy می گوید: «آن ها [Black Sabbath] هیچ وقت حوصله نداشتند که بنشینند و گوش کنند تا بفهمند که اصلاً من چه می گویم و از کجا می گویم. رندی اولین کسی بود که پهلوی من نشست و به وزوزهای من گوش داد و روی آن ها کار کرد.» رندی درست برخلاف Ozzy آدم بسیار آرامی بود. Ozzy موفقیت دو آلبوم اول خود را مدیون رندی می داند. او بعدها راجع به رندی گفت: «من اولین باری که رندی را دیدم عاشق نوازندگی و شخصیت اش شدم. او بهترین لبخند دنیا را داشت. او بهترین کسی بود که می شد با او کار کرد. اصلاً نمی شود او را با Tony Iommi [گیتاریست گروه Black Sabbath] مقایسه کرد. چون این دو تنها گیتاریست هایی بودند که تا آن موقع با آن ها کار

می کردم یا هم مقایسه شان می کنم. من در تمام طول کار مجنون رفتار فرشته وار رندی بودم. اصلاً لازم نبود چیزی یادش بدهم. فقط کافی بود راهنمایی اش کنم. او کلمه به کلمه به حرف های من گوش می داد. ما تفاهم عمیقی باهم داشتیم. وقتی اولین تور شروع شد مردم همه برای Ozzy هورا می کشیدند، اما به زودی به همان اندازه برای دیدن پدیده جدید راک، یعنی رندی رودز جمع می شدند. Ozzy می گوید: «ما باهم جادو می کردیم. ما سازگاری خاصی باهم داشتیم. بیرون صحنه روحیاتی کاملاً مخالف داشتیم. او مشروب نمی خورد و خیلی ساکت بود، ولی من همیشه دیوانه بودم... اما روی صحنه کاملاً همسو بودیم.» شخصیت دیوانه Ozzy روی صحنه به رندی کمک می کرد که بیشتر ظاهر بشود و حتی خیلی بهتر از قبل اجرا کند. رندی می گوید: «قبل از این که با Ozzy آشنا بشوم، اصلاً روی صحنه احساس امنیت نمی کردم، اگر آمپلی فایرهایم یکهو خودشان را لوس می کردند یا سیستم صدا برداری خوب نبود واقعا روی نوازندگی ام تأثیر بد می گذاشت. بودن با Ozzy به من اعتماد به نفس عجیبی می داد. او مرا به سمت کارهایی سوق می داد که هرگز خودم به تنهایی قادر به انجام شان نبودم.»

رندی هیچ وقت خودش را یک ستاره راک نمی دانست. او همیشه احساس غریب و بدی نسبت به این برجسب داشت. خودش می گوید: «من

همیشه خودم را یک موزیسین می دانم. من هرگز یک ستاره نیستم. Ozzy هست. اما من فقط عضوی از گروه هستم.» نظرات منتقدان برای این اسطوره گیتار زیاد اهمیت نداشت. می گویند رندی گفته است: «تازمانی که خودم از کار راضی باشم دیگر برایم مهم نیست که منتقدان چه عقیده یی دارند. موسیقی ما جوری است که منتقدان آن را زیاد نمی پسندند ولی وقتی من می توانم روی صحنه بایستم و چهره های شاد و راضی زیادی را میان جمعیت ببینم، همین تمام کار را با ارزش می کند.» آلبوم دوم آن ها، *Dairy of a Madman*. بلافاصله بعد از *Blizzard of Ozz* ضبط شد. Ozzy می گوید: «ما Dairy را خیلی سریع ضبط کردیم. من از شروع ضبط در استودیو متنفرم. ولی کار کردن با رندی و Bob Daisley تجربه تازه و نابی برایم بود. من با کسانی کار می کردم که مجبور به کار نبودند اما می خواستند انجامش دهند. من آن جرعه قدیمی را دوباره پیدا کرده بودم. آن طور که کار ساخت ترانه ها پیش می رفت Dairy داشت از آلبوم قبلی بهتر می شد. میکس کار خیلی هوشمندانه نبود ولی ما سرمیکس آن جا نبودیم، ما آن موقع در راه برگشت در جاده بودیم.»

در راه رندی را همه به خاطر اجراهای عالی اش می شناختند. Ozzy بعدها گفت: «بعضی شبها رندی ترسی به دلم می انداخت. نوازندگی اش زنده و غیرقابل پیش بینی بود. او راجع بهش فکر نمی کرد.

فقط با آن جلو می‌رفت. اگر آهنگش درست مطابق اصل ترانه پیش می‌رفت اصلاً تعجب نمی‌کرد. او فقط ایده‌هایش را درست همان‌طور که بودند درست اجرا می‌کرد.

رندی چندهفته قبل از مرگش به Ozzy گفته بود که می‌خواهد او را ترک کند و در یک دانشگاه موسیقی گیتار کلاسیک بیاموزد. طی تور Dairy بود که به من گفت می‌خواهم گیتار کلاسیک یاد بگیرم. به او گفتم تو دیوانه‌ای. فقط راک بزن و جفتک بنداز. ولی گفت که حتماً می‌خواهم انجامش بدهم. بعد او رفتن به کلاس‌ها را شروع کرد. به هر شهری که با می‌گذاشتیم دفترچه تلفن را نگاه می‌کرد و دنبال مربی می‌گشت. هفت هفته بعد کارهای کلاسیکی اجرا می‌کرد که بلورنگرانی بود. فقط هفت هفته او بیست و چهار ساعته برای رسیدن به چیزی که می‌خواست کار می‌کرد.

مارس ۱۹۸۲

آسوشیتد پرس

۲۰ مارس - لیورپول - به گفته پلیس دیروز

هوایمای کوچکی روی خانه بزرگی در این ناحیه سقوط کرد و منفجر شد.

حادثه باعث مرگ رندی رودز گیتاریست ۲۵ ساله گروه هوی متال Ozzy Osbourne، خلبان ۳۶ ساله که راننده اتوبوس گروه نیز بود و گریمور و طراح لباس ۵۸ ساله گروه شد.

رندی رودز تنها ۲۵ سال داشت و در شروع یک راه درخشان، حادثه‌یی غریب به زندگی‌اش پایان بخشید. روز ۲۰ مارس ۱۹۸۲ وقتی گروه Ozzy می‌رفت که یکی دیگر از شاهکارهایش را به معرض اجرا بگذارد، راننده یکی از اتوبوس‌های تور که در ضمن خلبان هم بود به رندی پیشنهاد یک گردش حسابی با هوایمای اختصاصی Ozzy را داده بود. رندی به شدت از پرواز می‌ترسید و همین خلبان را بیشتر هیجان‌زده کرده بود. زمانی که رندی سوار هوایما می‌شد نمی‌دانست که این راننده اتوبوس مدرک خلبانی‌اش را سال‌ها پیش به‌خاطر سقوط یک هلیکوپتر و کشته شدن یک پسر بچه از دست داده است. خلبان که هنوز تحت تأثیر کواکینینی بود که شب قبل‌اش مصرف کرده بود شروع به اجرای

حرکات آکروباتیک کرد و خواست با فاصله کمی از بالای سقف یکی از اتوبوس‌های پارک شده بگذرد که فاجعه رخ داد. Ozzy سعی کرد که بعدها در مصاحبه‌یی آن حادثه را شرح دهد: «من در یکی از اتوبوس‌ها خواب بودم. Don Airey جریبان را دیده بود. اول فکر کردم راننده آن اتوبوس پشت فرمان خوابش برده و با کامیونی، چیزی تصادف کرده و از جاده منحرف شده. ولی دیدم که هوایما اتوبوس را یک میلیون تکه کرده. همه چیز خرد و خاکشیر شده بود... اصلاً باورکردنی نبود... فقط یک حادثه بود، همین و بس، یک حادثه وحشتناک. بعد از این جریبان دیوانه شده بودم، حرف نمی‌زدم، بیرون نمی‌رفتم... رندی یک قهرمان بود. یک فرشته، برای این دنیا زیادی خوب بود. مرگش همیشه در ذهنم است.»

هر سال در سالروز مرگ و تولد رندی تعداد زیادی از طرفدارانش از سراسر دنیا بر سرگوروش جمع می‌شوند و یادش را گرامی می‌دارند. رندی موسیقی‌اش را چونان میراثی برای تمامی طرفدارانش باقی گذاشته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی